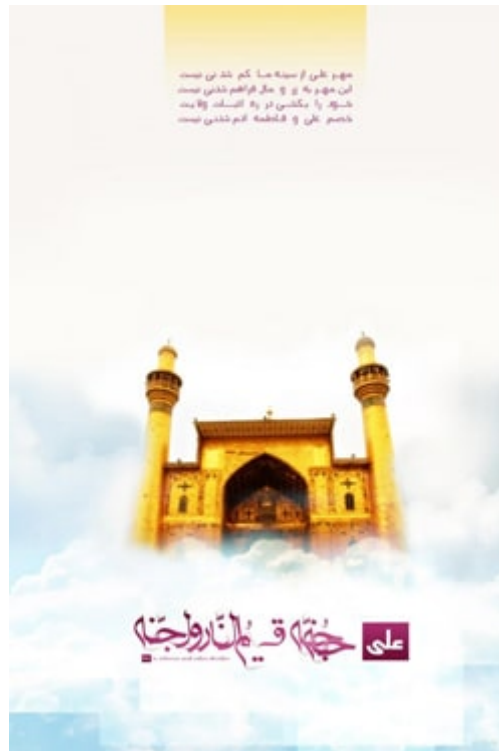


نجف اشرف، پناهگاه بی پناهان

<"xml encoding="UTF-8?">



نجف اشرف، پناهگاه بی پناهان

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پیشوای بزرگ اسلام و امام اول شیعیان جهان در سال چهلیم هجری یعنی سی سال بعد از رحلت پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) چشم از این دنیای مادی فروبست و روح بلندپروازش از تنگنای این جهان به ملکوت اعلی بال و پر گشود.

به دستور حضرت، فرزندانش امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام)، بدن مطهر او را در زمین مرتفعی که عرب به آن «نجف» می‌گویند، مدفون ساختند. بدون اینکه مردم بدانند محل دفن آن حضرت کجاست. آری علی (علیه السلام) شخصیت عالیقدری که با زور بازوی وی کمر کفر و سطوت شرک و بت پرستی در هم شکست و با جانبازی های مردانه‌اش، تعالیم اسلام در سراسر عربستان گسترش یافت و مردم به دین خدا گرویدند، بواسطه کینه دیرین های که دشمنان از وی بدل گرفته و در سینه پنهان داشته بودند، چنان از خلافت و روی کار آمدن وی نگران و ناراضی بودند که اگر دستی به قبر او پیدا می‌کردند، از تعرض به ساحت مقدس و مدفن مقدس آن حضرت خودداری نمی نمودند.

از این رو مدفن امیرالمؤمنان در حدود 150 سال همچنان از انظار عموم پنهان بود و فقط ائمه طاهرین و عده‌ای از شاگردان مخصوص آن بزرگواران از محل دفن آن حضرت آگاه بودند، و در فرصت هایی که دست می‌داد، دور از چشم دشمنان، تربت پاک شاه مردان را زیارت می‌کردند.

با این وصف روزی هارون الرشید در بیرون کوفه که دشت وسیعی بود، به صید آهو رفت. به فرمان او اطراف بیابان را قرق کردند و از هر طرف آهوان را رم می‌دادند تا به تیررس خلیفه قرار گیرند. ناگهان چشم هارون الرشید به یک گله آهو افتاد و آنها را دنبال کرد، شکارچیان وی نیز تازی‌ها و بازهای شکاری را رها کردند که نگذارند آهوان فرار کنند.

آهوان بسرعت از تلی بالا رفتند و در آنجا خوابیده و آرام گرفتند. شکارچیان و هارون الرشید دیدند همین که سگ‌ها و بازهای شکاری نزدیک بلندی می‌رسند هر کدام به سویی پرت می‌شوند.

آهوان بدون هیچ واهمه‌ای از بلندی به زیر می‌آمدند و همین که سگ‌ها و بازهای شکاری را به طرف آنها رها می‌کردند به نقطه مرتفع تل بالا رفته و آسوده می‌خوابیدند ولی هر بار که سگ‌ها و بازها برای صید آنها می‌خواستند از بلندی بالا روند به طرز اسرارآمیزی سقوط می‌کردند.

هارون و همراهان تا سه بار شاهد این وضع بودند، شکارچیان تعجب کردند و هارون حیران ماند. هارون دستور داد برای وی خیمه زدند و سفارش کرد بروند کوفه و مردی سالخورده که از اوضاع آن محل اطلاع داشته باشد پیدا نموده بیاورند پیرمردی فرتوت از قبیله بنی اسد را پیدا کردند و نزد هارون آوردند. هارون از پیرمرد پرسید: آیا راجع به این نقطه اطلاعی دارد و از گذشتگان خبری شنیده است؟

پیرمرد گفت: اگر خلیفه به من تamin بدهد که خودم و این محل در امان باشد اطلاعی که دارم در اختیار می‌گذارم.

هارون گفت: خدا را گواه می‌گیرم که از جانب من هیچگونه صدمه‌ای به تو و این محل نخواهد رسید.

پیر مرد گفت: پدرم برای من نقل کرده که در زمان پدرش شیعیان عقیده داشتند که این بلندی محل حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) است. خدا اینجا را حریم امن خود قرار داده است و هر کس بدان پناه برد در امان خواهد بود.

هارون تا این را شنید از اسب پیاده شد و آب خواست و وضو گرفت و در همان نقطه به نماز ایستاد سپس خود را به زمین افکند و تا سه روز گریه و زاری کرد...

هارون دستور داد گنبدی بر آن تربت پاک بنا کردند و هر بار که به کوفه می‌آمد به زیارت آن حضرت می‌رفت. بدینگونه مدفن امیرالمؤمنین به دست یکی از دشمنان آن حضرت کشف شد و زیارتگاه خاص و عام گردید.